

فولہ پوریہ

آغا شہزاد امین

کتاب و علم، سائنس و مطالعات فرہنگی
اسرائیلی

«اندکی صبر، سحر نزدیک است»

فقه، در خور جایگاهی که دارد باید از چنان رشد و بالندگی برخوردار باشد که بتواند همپا، بلکه پیشاپیش حرکت شتابان انسان امروز حرکت کند و هر آن، افقهای جدیدی را فراروی خوانندگان و آرزومندان بگشاید و پاسخگوی نیازهای فردی و اجتماعی باشد.

فقه، تئوری اداره جامعه است و برنامه زندگی انسان از گهواره تا گور. حضوری چنین جدی و فراگیر برای کمتر دانشی می‌توان سراغ گرفت.

دوری فقه شیعه از حاکمیت و اداره جامعه در دوره‌های گذشته و انزوای پیاپی آن سبب شده است تا تنها بخشی از این واقعیت تحقق یابد. فقه شیعه در زاویه روابط فردی و آن دسته از احکام که با حکومت و اداره جامعه، پیوسته نبوده است. بحق، هم در عمق و هم در سطح، گسترش تحسین برانگیز داشته و به اندازه کافی فربه شده است. گواه بر آن، هزاران مجلد کتاب فقهی است.

افسوس و صد افسوس که این گرایش فردی چندین ساله فقه، هم در روش استنباط و هم در بینش فقیهان اثر ناشایست گذاشته است. برخی از فقیهان چنین پنداشته‌اند که فقه جز همین نیست و مسئولیت فقیه، تنها بیان احکام و تکالیف فردی است و گاه که به مسائل اجتماعی پرداخته‌اند، بر همین بینش فرد محوری محدود شده است.

البته فقیهان روشن‌اندیش، جامع‌نگر، افق بین و زیبانگر، همواره این کاستی فقه را از نظر دور نمی‌داشتند و آنچه را به عنوان فقه آمده تمام آن نمی‌دانستند و بر این باور بودند که اگر فقه بخواهد روزی به متن جامعه و زندگی انسان‌ها پا بگذارد و زمام امور جامعه را در دست گیرد، تلاشی صد چندان لازم خواهد آمد: زیربنایی و روبنایی، کمی و کیفی تا بتواند پاسخگوی نیازهای اجتماعی باشد. شهید سید محمد باقر صدر، شهید مطهری و شهید بهشتی و در رأس آنان، پیرمراد این قافله، حضرت امام خمینی (ره) و رهبر برحق زمانه، شاگرد مجد آن فرزانه، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، نمونه‌هایی از دارندگان این نگرشند.

همین دسته از فقیهان، روش اجتهادی موجود را برای پاسخگویی به انبوه نیازهای اجتماعی انسانها بسنده ندانستند و هر کدام، روشی را در جبران کاستیها در پیش گرفتند.

با استقرار جمهوری اسلامی و حضور عینی و علمی فقه در صحنه سیاست و اداره جامعه، مشکل در هر دو سو بیش از گذشته خودنمایی کرد. موضوع‌های فراوان در عرصه‌های گوناگون، مانند: قضاوت، سیاست، فرهنگ، اقتصاد و... خود را به فقه عرضه می‌کرد و پاسخ می‌طلبید. با این حال دشواریهای فقهی فراوان بر جای ماند و روز به روز، کفه نیازها از کفه راه‌حل‌ها و پاسخ‌ها سنگین‌تر آمد.

گواه بر این مدعا این است که:

(۱) امام (ره) در سال ۶۷ - ده سال پس از انقلاب - در پیام «تحکیم برادری» به گوشه‌ای از مسائل بی‌پاسخ‌مانده اما مورد نیاز جامعه و نظام، اشاره می‌کنند. از جمله: «مالکیت و محدوده آن، زمین و تقسیم بندی آن، انفال و ثروت‌های عمومی، مسائل پیچیده پول و ارز و بانکداری، مالیات، تجارت داخلی و خارجی، مسائل هنری چون: عکاسی، نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، تئاتر، سینما، حفظ محیط زیست، معضلات طبی، معادن زیر زمینی و زمینی...»

(۲) مقام معظم رهبری، در سال ۷۴، یعنی هفده سال پس از انقلاب در جمع نخبگان حوزه همین موضوع را صریح‌تر یادآور می‌شوند و می‌فرمایند: «فقه، که کار اصلی ماست، به زمینه‌های نوظهور گسترش پیدا نکرده، یا خیلی کم گسترش پیدا کرده است. امروز خیلی از مسائل وجود دارد که



فقه باید تکلیف آنها را معلوم کند، ولی معلوم نکرده است. فقه توانایی دارد، لیکن روال کار طوری بوده است که فاضل محقق کارآمد به این قضیه نپرداخته است.»^۱

«امروز حوزه علمیه از زمان خودش خیلی عقب است. حساب یک ذره و دو ذره نیست. مثل این است که دو نفر سوار بر اسب، در یک وادی همراه یکدیگر بروند و یکی اسبش از دیگری تندروتر باشد و آن که اسبش کندروتر است، بعداً به اتومبیل دست پیدا کند. طبیعی است که آنکه اسبش تندروتر است به گرد او هم نمی‌رسد. الان وضعیت این‌گونه است. در حال حاضر، امواج فقه و فلسفه و کلام و حقوق، دنیا را فرا گرفته است. ما وقتی به خودمان برگردیم، می‌بینیم که خیلی فاصله داریم.»^۲

اینجاست که معمار انقلاب، انگشت روی نقطه‌ای می‌گذارد که برای بسیاری، شنیدن آن سخت است تا چه رسد به باور کردن آن. امام، مشکل را در ناتوانی اجتهاد مصطلح می‌داند.

این، مطلب بسیار حساس و مهمی است که نگارنده فعلاً قصد پرداختن به آن را ندارد و چنانچه فرصتی پیش آید، در مجالی دیگر به بررسی آن خواهد پرداخت.

آری، همه آن مطالبی که گذشت و تأکید دوباره رهبر فرزانه انقلاب، بر لزوم جنبش نرم‌افزاری در حوزه و دانشگاه، و احساس مسئولیتی که این حقیر در این وادی مقدس می‌کردم و با اطلاع از ایسن که در فضای کنونی



^۱ _ منشور ولایت/ ۲۰

^۲ _ بایستگیهای حوزه از نگاه رهبری، ص ۱۳

جامعه شبهات فراوانی از مبانی اعتقادی و دینی گرفته تا مسائل فقهی وجود دارد، بر خود فرض دانستم که قدم در این راه مقدس پر مشقت و الم گذارده و تنها دستیابی به حق و حقیقت را هدف خود قرار دهم. لذا با همین دیدگاه به سراغ یکی از شبهه‌های مطرح در محافل علمی و عرفی رفتم. و آن چیزی نبود جز آنکه در عنوان این مقاله آمده است. و خدا را شاکرم که به من صبر داد تا در این چند روز آماج توهین‌ها و افتراها و گمانه‌زنیهای ناروا قرار گیرم و این را شروعی به غایت نکو و فرخنده بر خود می‌دانم و سر بر آستان حق می‌گذارم و سجده شکر به جا می‌آورم. هر چند که از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید».

فقه پویا

گاهی چنین مطرح می‌شود که « فقه » چهره‌ای عبوس دارد و اجرای آن در جامعه و تأکید بر فقه در جامعه اسلامی موجب آن می‌شود که به دین چهره‌ای خشن و عبوس بدهیم و از لطافت آن بکاهیم. درحالیکه اسلام دین زیباییست و بر زیبایی پرستی تأکید دارد و شرط خداپرستی، زیبایی پرستی است.

و یا «به دیانتی لطیف و آسمانی، چهره عبوس حقوقی دادن و جا را بر جلوه‌های زیبای دیگر آن تنگ کردن، خود نوعی ناسپاسی نابخشودنی است»^۱.

و چنین سئوال می‌شود که آیا فقط اجرای احکام عبوس فقهی، علامت مسلمانی است؟

اینکه اسلام دین زیباییست و خداوند زیباست و همه

^۱ - عبدالکریم سروش، فربه تر از ایدئولوژی، ص ۷



چیز را زیبا آفریده است و انسان نیز باید زیبانگر باشد. مورد اتفاق همگان می‌باشد. ولی اینکه این زیبایی که در اینجا مطرح است از چه نوعی می‌باشد و زیبایی که مورد نظر اسلام است از چه سنخی می‌باشد؛ و پرداختن به این پرسش اصلی که آیا فقه عبوس است؟ نیاز به تأملی چند دارد. پیش از هر چیز اشاره به چند مقدمه ضروری است:

مقدمه نخست: شناختی اجمالی از انواع زیبایی

در یک دسته‌بندی کلی زیبایی به دو نوع تقسیم می‌شود: (۱) زیبایی حسی (۲) زیبایی عقلی. زیبایی حسی آن است که توسط حواس پنجگانه انسان حس می‌شود. حال از شنیدن بویی و بانگی گرفته تا رؤیت عینی حواس دیگر. بدین ترتیب زیبایی صورت و ظاهر و عطر خوش و صوت زیبایی داوودی، همگی در این نوع از انواع قرار می‌گیرند.

و اما نوع دوم زیبایی، زیبایی عقلی می‌باشد که دیگر سروکاری با حس ندارد. در این نوع زیبایی، عقل حس را رها کرده و به تنهایی بکه تاز این میدان خواهد بود. از این رو زیبایی که در مهر پدران نسبت به فرزند و زیبایی که در فضایل اخلاقی وجود دارد از نوع زیبایی عقلی خواهند بود.

و اما آنچه که از این مقدمه می‌خواهیم نتیجه بگیریم این است که آیا ما ملاکی در تعیین زیبایی داریم؟ و اینکه زیبایی حقیقی، کدامیک از این دو نوع زیبایی می‌باشد و اصالت با کدامیک می‌باشد؟

در روایات اسلامی معیار زیبایی مشخص شده است. روایت شده است که: «جمال الر جال فی عقولهم»؛^۱ زیبایی مردان در فرزندی و عقل آنهاست. سیره عملی معصومین علیهم‌السلام نیز در تأیید همین مطلب است. چه آنجا که پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سفارش به پرهیز از دختر زیبایی که در خانواده بی‌ایمان رشد کرده است، می‌کند و «بلال حبشی» موحد را با چهره سیاه و پوست رنگینش زیبا می‌داند. ولی بسیاری از رومی‌های سفید پوست ملحد را تقبیح می‌کند. و چه آنجا که حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمود که: «زینت زن در آن است که با نامحرم تماس نگیرد».

در دعایی می‌خوانیم وقتی به آینه نگاه می‌کنید، بگویید: اللهم حسن خلقی کما حسنت خلقی.

پر واضح است که در این دعا سفارش شده است که در زیبایی حسی و ظاهری متوقف نشویم و از آن عبور کرده و به مرحله برتر که همانا زیبایی عقلی می‌باشد برسیم. و برای یک انسان زیبایی، به کمال عقلانی اوست نه صورت زیبا.

پس به وضوح یافته شد که در کارگاه هستی و نظام احسن الهی، اصالت با زیبایی عقلی است و زیبایی حقیقی همان زیبایی عقلی می‌باشد. «ذات اقدس الهی آنگاه که زیبایی را ترسیم می‌کند، به محصول آن زیبایی که زیبایی درک صحیح و عمل است، اهتمام دارد»^۱.

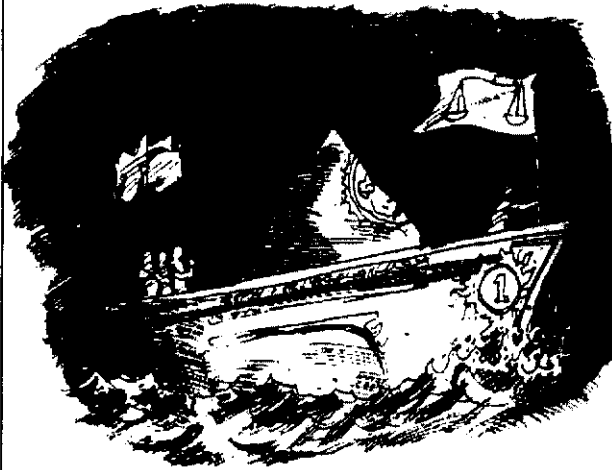
«ان الله جمیل و یحب الجمال» خداوند جمال محض است و از او چیزی جز جمال و زیبایی صادر نمی‌شود و این جهان که آفریده است آینه تجلی جمال حق می‌باشد. لذا خداوند خالق زیبایی‌هاست و هر چه آفریده زیباست. انسان نیز به عنوان یکی از آفریده‌های خداوند و به عنوان اشرف مخلوقات، هم زیبا آفریده شده است و هم فطرت زیباجویی دارد. لذا انسان باید به زیبایی هر چه تمام‌تر، خالق خویش و دینی که از جانب آن ذات اقدس فرستاده شده است را بشناسد. اما این زیبایی‌نگری تنها در مرحله شناختن خالق و دین نیست بلکه انسان نه تنها باید دین را زیبا بشناسد بلکه باید آن را زیبا باور کند و در نهایت بدان زیبا عمل نماید.

مقدمه دوم :

غالباً در مورد عرفان و عرفا چنین مطرح می‌شود که انسان در نگاه عارفانه به جهان، همه چیز را زیبا می‌بیند و سراسر جهان را زیبا می‌بندارد. پس ما باید سعی کنیم دید عرفانی به مسائل داشته باشیم و از مسایل اجرایی و حقوق و وظایف و تکالیف و ظواهر فاصله بگیریم.

در پاسخ باید گفت که چنین افرادی دچار مغالطه بین تکوین و تشریح شده‌اند. زیرا در زیبا دیدن جهان، نگاه عارف به جهان، تکوین است نه تشریح. چون عارف جهان را اثر صنع خدای زیبا می‌داند و جهان را آینه تجلی جمال حق. پس همه آن را زیبا و هماهنگ در می‌یابد. و این زیبایی نیز از نوع زیبایی عقلی است. ولی در مقام تشریح، همه معارف و حقایق وحیانی را می‌نگرد و هم حسنات را می‌بیند و هم سیئات را و به بهشت و جهنم آگاه است و اوامر و نواهی خداوند را بر خود لازم الاجرا می‌بیند. آری عارف در مقام عمل به تمام وظایف دینی خویش پایبند است و دل را که حرم‌الله است از غیرالله خالی می‌گرداند و از معصیت الهی پرهیز می‌کند، چون همه عالم را محضر خدا می‌داند. ولی نکته

^۱ - آیت الله جوادی آملی، دین شناسی



قابل تأمل این است که با شهود عارفانه اهل معرفت، زندگی توده مردم به صلاح و فلاح و نجات نمی‌رسد و اصولاً بدون انجام فرایض دینی و وظایف، رسیدن به مرحله شهود امکان پذیر نخواهد بود.

مقدمه سوم :

حضرت

محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اولاً و بالذات

یک پیامبر بود که انسان را به سلوک معنوی و به سوی خدا دعوت می‌کرد، اما پیامبری که در متن واقعیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی معینی به ادای رسالت می‌پرداخت، این واقعیت سبب شده بود که خطاب اوهم عقل‌ها و ذهن‌ها را مخاطب قرار دهد و هم واقعیات اجتماعی و سیاسی را. در قلمرو خطاب به عقل‌ها و ذهن‌ها وی از توحید سخن می‌گفت و در قلمرو اجتماعیات از «عدالت».

مقدمه چهارم:

تقسیم بندی سه‌گانه اوامر و نواهی دینی اسلام به « عبادات»، « معاملات» و «سیاسات» گرچه به فقیهان مربوط است، اما در این شکی نیست که اساس این اوامر و نواهی در قرآن مجید و سنت پیامبر قرار دارد و «علم فقه» گسترش یافته همان اوامر و نواهی است. مفهوم «امر و نهی خداوند» برای عموم مسلمانان در طول تاریخ آنها محوری‌ترین مفهوم دینی بوده است. البته عارفان به مقام و مرتبه‌ای فراتر از این مفهوم می‌اندیشیدند و از عشق سخن به میان آوردند ولی به طور قطع و یقین عارفان، سازندگان تفکر دینی عموم مسلمانان نبودند و اطاعت از اوامر و نواهی خداوند همیشه محور زندگی دینی مسلمانان بود. آن پیام معنوی که عموم مسلمانان از رسالت پیامبر اسلام می‌گرفتند، پیام امرها و نهی‌ها بود.

علم فقه از این طریق گسترش پیدا کرد که فقیهان « افعال مکلفین» و «حوادث واقعه» را بر کتاب و سنت عرضه می‌کردند و از این راه برای آنها حکمی از احکام پنج‌گانه (وجوب - حرمت - استحباب - کراهت و اباحه) را معین می‌کردند.

مقدمه پنجم:

اجتهاد عبارت از تلاش فقیه جهت دریافت احکام الهی است و منابع اجتهاد عبارت است از کتاب و سنت و عقل و اجماع.

کتاب و سنت همان وحی مدون و مجسم هستند و از این رو دو منبع اصلی برای دریافت احکام و سنن ثابت الهی می‌باشند. اجماع گرچه به عنوان سومین منبع اجتهاد نامیده می‌شود لیکن نقش مستقلی در برابر دو منبع سابق ندارد. زیرا ارزش آن فقط از جهت کاشفیتی است که نسبت به دو منبع سابق می‌تواند داشته باشد. از این رو اگر اجماعی نتواند این نقش را ایفا کند از نظر فقهی فاقد ارزش است. ارزش عقل نیز از یک جهت همانند اجماع است. به این معنا که عقل در نزد مجتهد چونان وسیله‌ای است که او را قادر بر فهم احکام الهی می‌نماید. عقل در دامن شریعت چراغی است که هم جایگاه خود را ارائه می‌دهد و هم آنچه را که به برکت معرفت شهودی نبوی از مراتب عالی‌ه هدایت الهی نازل شده است، در افق خود روشن می‌کند.

در این جا از مقدمات بحث فارغ می‌شویم و به همان پرسش اصلی باز می‌گردیم که: آیا اصولا فقه عبوس است؟! و انجام تکالیف شرعی چیزی خشک و عبوس هستند؟

نکته اولی که در این مورد می‌توان اشاره کرد برمی‌گردد به همان مقدمه اول و آن اینکه انسان باید با توجه به آن فطرت زیباجوی خویش، دین را زیبا بشناسد و زیبا بدان عمل نماید. اگر انسان با چنین دیدی به سراغ دین رفت اصلا برای او عبوس بودن و یا خشک و سخت بودن قسمتی از دین مطرح نخواهد بود. زیرا او کل دین را زیبا یافته و زیبا پذیرفته است، پس به زیبایی هم به آن عمل می‌کند و انجام این وظایف را نردبانی می‌داند برای رسیدن به معبود. لذا در حین انجام این وظایف نیز احساس فرح بخشی و رضایت تام به او دست می‌دهد.

نکته دوم: باید گفت قرآنی که اصولا زیباست و خداوند آن را زیباترین کلام معرفی می‌کند «الله نزل احسن الحدیث» همین قرآن زیبا حاوی احکام فقهی و دستورات اخلاقی فراوان است. بطوریکه همانطور که گذشت یکی از منابع اصلی فقه قرآن می‌باشد. با این حال چگونه می‌توان بر عبوس بودن فقه رأی داد در حالیکه آیات فراوانی از زیباترین سخن، یعنی قرآن که به حق، نهایت زیبایی حسی و عقلی در آن جمع شده است، شامل دستورات و احکام فقهی است و این تناقض را چگونه می‌توان حل کرد؟

نکته سوم : دومین منبع مهم فقه سنت می‌باشد که همانطوریکه در مقدمه گذشت وحی مجسم می‌باشد. سنت، قول و فعل و تقریر وجودهای مطهر پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) می‌باشد. افرادی که خود مظهر و تجلی تام جمال حق بر روی زمین می‌باشند. کسانی که مصداق کامل حدیث قدسی «عبدی حتی جعلک مثلی» هستند. لذا همان استدلالی که در مورد خداوند مبنی بر اینکه از او چیزی جز زیبایی صادر نمی‌شود به کار می‌رفت، قابل صدق بر این بزرگواران نیز می‌باشد. و هر آنچه که می‌گفتند و انجام می‌دادند، جز زیبایی نبود چه آنکه چیزی جز وحی مجسم نبود. پس عبوس بودن بر این بخش از دستورات فقهی نیز وارد نیست.

نکته چهارم : در این میان تکلیف عقل نیز به عنوان یکی از منابع فقهی، مشخص است. همانطور که در مقدمه گذشت دامنه عقل در صدور احکام فقهی کاملاً مشخص است (برخلاف فلسفه که عقل یک‌تاز میدان است و به تنهایی جولان می‌کند و حد و مرزی برای خود قایل نیست) و آنجا که عقل حکمی را صادر می‌کند، خود بر زیبایی آن حکم نیز صحه می‌گذارد. چه آنکه اصلاً خود عقل معیار زیبایی است. لذا هر آنچه عقل سلیم بر آن حکم کند، بالطبع زیبا خواهد بود؛ خواه در فقه باشد و خواه در فلسفه و علوم دیگر ...

نکته پنجم : اجماع به عنوان آخرین منبع از منابع چهارگانه فقه نیز از این موارد جدانیست. اولاً احکامی که از طریق اجماع در فقه ما موجود می‌باشد بسیار اندک است. و ثانیاً همان تعداد اندک نیز حجیت‌شان به داخل بودن معصوم در آنهاست. یعنی فقها در اجماع چنین استدلال می‌کنند که در این حکمی که مورد اجماع واقع شده است، معصوم نیز حضور دارد ولی خبر آن به دست ما نرسیده است. پس همان دلیلی که در مورد عدم عبوس دادن فقه در بخش سنت ذکر شد در این بخش نیز قابل استناد است.

و سخن آخر آنکه اگر انسان با دیدی الهی و زیباییین به دین بنگرد همه اجزا آن را زیبا و هماهنگ با یکدیگر می‌بیند و حکم به عبوس بودن بخشی از آن و زیبا بودن بخش دیگر نمی‌دهد.

والسلام

احمد شیری (امین)

